

زندگی ماجراجویانه داستان نویسان

مایه ی اصلی داستان قرار می دهند و برخی دیگر از ماجراهایی که داشته اند الهام می گیرند.

شرح حال زندگی این گروه از نویسندگان نشان می دهد که آن ها به اندازه ی ماموران مخفی شجاع و ترس اند.

رابرت استون می گوید: « من همیشه معتقد بوده ام که باید از روزمره گی زندگی فرار کرد.» در این هنگام برقی از شیطنت اهریمنی در چشمانش می درخشید.

نویسنده دارد درباره ی موضوع داستانش صحبت می کند اما تنها می تواند درباره ی زندگی اش حرف بزند. استون در نیروی دریایی خدمت کرده و به خاطر زد و خورد با عده ای از ملوانان بریتانیایی در ایتالیا و نیز فروش دایره المعارف در می سی سی پی روانه ی زندان شده است. او اوقاتش را با نویسندگان مترود و سرخورده ی آن زمان می گذراند و به همراه کن کیسی به روی خواص داروها انجام داده است.

باب شاکاکیس، رمان نویس و ماجراجوی آمریکایی می گوید: « باب استون در شناخت داروها و شیرجه زدن مهارت کافی دارد.» او تفریح های مخاطره آمیز زیادی دارد، مثلاً با پل آئی دیلارد نویسنده به کایاک سواری می رود.

زمانی که به روی رمانش به نام « دروازه ی درون » کار می کرد در حال راندن ماشین سازمان ملل بود که ناگهان خودش را در میان شورشی در نوار غزه دید. برای تحقیق درباره ی جدیدترین رمانش «خلیج ارواح» استون چانش را به خطر انداخت و به هائیتی رفت و در میان انبوه بوته ها مخفی شد تا مراسم ودو(مذهب برخی مردم آفریقا و کارائیب به خصوص هائیتی) را ببیند. استون می گوید: « من به نوعی یک بازمانده ام؛ در حقیقت جان سالم به در برده ام و انتظار نداشتم تا سال ۲۰۰۳ زنده بمانم.»

فیلیپ کاپوتو Phillip Caputo نویسنده ی کتاب «سفر دریایی» بیشتر از سهمش ماجراجویی کرده است. پس از اخراج از کالج، سرتاسر کشور را پیمود. او پشت قطارهای باری می پرید و گاهی نیز از مردم می خواست که او را تا مسافتی با خود ببرند.

برای مدت کوتاهی در راه آهن شیکاگو-نورث وسترن به عنوان کمک راننده کار می کرد. در جنگ ویتنام به تفنگ داران نیروی دریایی امداد رسانی می کرد.

بعدها به عنوان یک خبرنگار جنگی شروع به کار کرد و اخبار جنگ

در لبنان و اتیوپی را پوشش می داد. در آن جا او در طول جنگ های داخلی بارها گروگان گرفته شد.

در او برای تحقیق درباره ی جدیدترین رمانش «خلیج ارواح» استون جانش را به خطر انداخت و به هائیتی رفت و در میان انبوه بوته ها مخفی شد تا مراسم ودو(مذهب برخی مردم آفریقا و کارائیب به خصوص هائیتی) را ببیند.

استون می گوید: « من به نوعی یک بازمانده ام؛ در حقیقت جان سالم به در برده ام و انتظار نداشتم تا سال ۲۰۰۳ زنده بمانم.»

قات فراغتش، در آب های عمیق ماهی گیری می کند. چیزی که کاپوتوی ۶۱ ساله دیگر انجام نمی دهد گزارش اخبار جنگ است. تجربه ی دلخراش جنگ شوروی - افغانستان پایان زیاد جالبی برایش نبود - او بالای کوهی گیر افتاده بود و نیروهای روسی نیز محاصره اش کرده بودند به همین مجبور شد از کوه سرازیر شود و خود را به رودخانه برساند و با قایقی شکسته از آن جا فرار کند.

لسلی ویر، همسر کاپوتو و ویراستار مجله ی Consumer Reports می گوید: « او سراسر شور و هیجان است.» او به خاطر می آورد که یک بار در کنیا نزدیک بود قلب همسرش به خاطر حساسیت به داروی مالاریا از کار بیفتد. در آن موقع کاپوتو به او می گفت: « حال خوب می شود و فردا دوباره سر کارم برمی گردم.»

اخیراً کاپوتو امضای قرارداد مسافرت به همراه تفنگ داران دریایی به عراق را نپذیرفت. او می گوید: « شصت و یک سال سن برای پریدن از هلیکوپترهای جنگی زیاد است آن هم با سربازان ۱۹ ساله ی پیاده نظام.»

نادین گوردیمر در حالی که دوران آپارتاید در آفریقای جنوبی را به خاطر می آورد - زمانی که باید جانش را به خطر می انداخت - می گوید: « آن روزها، مردم کارهایی می کردند که نه تنها برای خودشان بلکه برای خانواده شان نیز خطرناک بود. در مدتی که من در آن جا سخن رانی می کردم هر لحظه خطر دست گیر شدن وجود داشت.» نادین گوردیمر برنده ی جایزه ی نوبل در ادبیات هنوز در ژوهانسبورگ زندگی می کند.

در طول دهه های گذشته او در آن جا پیر علیه رژیم آپارتاید مبارزه کرد و با خطر مزاحمت، زندانی شدن و یا تبعید شدن دست و پنجه نرم می کرد.

گوردیمر که هنوز پرچمب و جوش و سر حال است شاید نزدیک به ۸۰ سال داشته باشد اما با این حال کمترین نشانه

ای از بازنشستگی از خود نشان نمی دهد. در حال حاضر به روی موضوعاتی همچون فقر و ایدز کار می کند. گوردیمر می گوید: « ممکن است تبعیض نژادی تمام شده باشد اما مسئولیت هام من اصلاً تغییر نکرده اند. امکان ندارد به عنوان یک هنرمند زندگی راحت و بی دغدغه ای داشته باشید و در معرض خطر قرار نگیرید.»

کورتنی برکیک Courtney Brkic با کمال میل می پذیرد که شاید او مناسب ترین باستان شناس برای کار در بوسنی نبود. زمانی که همکارانش گورهای دسته جمعی را نبش قبر می کردند، او این کار را به خاطر پیوند های عاطفی که با منطقه داشت پذیرفت.

وقتی بچه بود به همراه خانواده اش سفرهای متعددی به یوگسلاوی سابق کرده بود. هنگامی که مجبور بود هر روز در انبار کار کند، آب آلوده بنوشد و در جاده های مین گذاری شده حرکت کند زمان به کندی می گذشت که زیاد مهم نبود ولی تنها چیزی که ادامه ی کار را برای او سخت تر می کرد ارتباط روحی اش با منطقه بود.

برکیک می گوید: « بعضی اوقات سازمان ملل در آن جا یک باربیکیو راه می انداخت و مردم خوش می گذرانند؛ می خوردند و می نوشیدند و می خندیدند.»

همه روز خوبی داشتند ولی پس از این که تمام می شد برایم غیر قابل باور بود که بتوانم آن قدر راحت آن جا بنشینم. در حالی که چیزهای وحشتناک بسیاری را دیده و تجربه کرده بودم.»

کتاب جدید برکیک به نام « سکوت و داستان های دیگر» که مجموعه ای است از داستان افرادی که در او با آن ها در بوسنی برخورد کرده بود.

او می گوید: « داشتم فکر می کردم

من از آن دست آدم استون می های نیستم گوید: من به خاطر این نوعی یک بازمانده مناطق را از خودم دور ام؛ در حقیقت این دوران این جان سالم به در تجربیات پرده ام و انتظار دلخراش نداشتم تا سال ۲۰۰۳ زنده بمانم.»

ترجمه: مهیروزی لاری



فیلیپ کاپوتو نویسنده ی کتاب «سفر دریایی» بیشتر از سهمش ماجراجویی کرده است. او برای مدت کوتاهی در راه آهن شیکاگو-نورث وسترن به عنوان کمک راننده کار می کرد. در جنگ ویتنام به تفنگ داران نیروی دریایی امداد رسانی می کرد.



ایرون شماره ۱۳